

بررسی استعارهٔ زمان در تاریخ بیهقی با رویکرد زبان‌شناسی شناختی

یدالله شکری* / سمانه شمسی زاده**

چکیده

در نظریهٔ معاصر استعاره که توسط لیکاف و جانسون مطرح شده، زمان، یکی از حوزه‌های تصویری انتزاعی است و همواره از طریق چیزی ملموس و عینی، یعنی مکان درک می‌شود و بنیانی شناختی دارد. در این پژوهش، ابتدا توضیحاتی دربارهٔ استعارهٔ مفهومی و زمان داده شده و سپس شواهدی از تاریخ بیهقی ذکر شده است. این شواهد واژگان، ترکیب‌ها و جملات استعاری قراردادی و نو را شامل می‌شود و رویکردی که بدان توجه بیشتری شده، تشخیص نو بودن و قراردادی بودن استعاره‌ها و ارتباطش با هریک از بخش‌بندی‌های تحقیق است. در این تحقیق نشان خواهیم داد که هرگاه ابوالفضل بیهقی به سمت واگ‌وی‌های درونی می‌رود، درجهٔ نوی و تازگی استعاره‌های اثرش بیشتر می‌شود. نگارندگان در این مقاله به بررسی وجود و کیفیت استعارهٔ مفهومی زمان در متن تاریخ بیهقی می‌پردازند. در این استعاره‌ها چگونگی ارتباط زمان با عناصر دیگر بررسی و درنهایت به سه دستهٔ اصلی «زمان به‌مثابه شیء (متحرک، ثابت یا موجد اوصافی غیر از این‌ها)»، «زمان به‌مثابه فضا یا مکان محصور» و «زمان به‌مثابه موجود جاندار» طبقه‌بندی شده است که از نظر نگارنده، نه‌تنها طبقه‌بندی نوتر و دقیق‌تر نسبت به طبقه‌بندی‌های مرسوم ارائه می‌کند، بلکه نشان‌دهندهٔ وجوه متنوع کاربرد استعارهٔ زمان در زبان بیهقی است.

کلیدواژه‌ها: استعارهٔ مفهومی، معناشناسی شناختی، زمان، تاریخ بیهقی.

مقدمه

زمان از مقولاتی است که در درازنای تاریخ و شاید پیش از تاریخ، ذهن بشر اندیشند را به خود معطوف داشته است. نخستین فیلسوفان یونان، هریک به تفاریق به زمان، همچون مسئله‌ای فلسفی نگریسته بودند؛ به‌ویژه هراکلیتس^۱ (۴۷۵-۵۳۵ ق.م) با جمله مشهورش که «نمی‌توان دو بار در یک رودخانه پا نهاد» (خراسانی، ۱۳۸۷: ۲۴۱) بر ذات گذرای زمان انگشت نهاده است؛ اما روشمندترین و مفصل‌ترین رویکرد به مقوله زمان در میان فیلسوفان یونان، از آن ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ ق.م) است. او در کتاب طبیعیات خود به تفصیل در باب زمان بحث کرده که بعدها در بین حکمای اسلامی - ایرانی منعکس شده است (نک. ملکشاهی، ۱۳۸۸). وی علاوه بر اینکه تلقی خطی از زمان دارد، تصور زمان را متوقف به تصویری از حرکت می‌داند و به‌صراحت می‌گوید: «ما حرکت و زمان را به اتفاق هم درک می‌کنیم» (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۵۹). بنابراین، آنچه او از زمان می‌فهمد، عبارت است از «...تعداد حرکت، نسبت به قبل و بعد» (همان: ۱۶۰). نکته مهم دیگر در نوع نگرش ارسطو به این مقوله آن است که تصور و تصدیق زمان، معطوف به ذهن انسانی است؛ به دیگر سخن، او بر این باور است که اگر ذهنی در میانه نباشد، زمانی نیز نخواهد بود؛ یعنی از آنجاکه زمان، شمارش مقدار حرکت است، اگر نفس شمارنده‌ای وجود نداشته باشد، زمان به معنی اخص کلمه وجود نخواهد داشت (نک. کاپلستون، ۱۳۸۰: ۳۶۹).

در عصر جدید نیز فیلسوفی که بیش از همه به مسئله زمان پرداخته، مارتین هایدگر^۲ (۱۸۸۹-۱۹۷۶م)، متفکر آلمانی قرن بیستم است. او در کتاب هستی و زمان خود، سه سطح از زمان را واکاوی می‌کند: زمانمندی و هرروزگی (هایدگر، ۱۳۸۹: ۴۲۱)، زمانمندی و تاریخمندی (همان: ۴۲۱) و زمانمندی و درون‌زمانمندی به‌مثابه مفهوم عامیانه زمان (همان: ۵۰۳). به باور هایدگر، مفهوم زمان به آگاهی از

1.Heraclitus.

2.Martin Heidegger.

۲۱۳ _____ بررسی استعارهٔ زمان در تاریخ بیهقی با رویکرد زبان‌شناسی شناختی

زوال‌پذیری، گره خورده است؛ به تعبیر دیگر، زمان در آشکال ادراکی بشر (شناسنده) نهفته است و با وضعیت آدمی با خویشتن پیوندی وثیق دارد (همان: ۵۰۹-۵۱۱). فیلسوف هم‌عصر او هانری برگسون^۱ (۱۸۵۹-۱۹۴۱م) نیز زمان را در آینهٔ مکان می‌دید و نوعی رقابت برای زمان و مکان قائل بود. او علاوه بر نقش فیزیکی زمان، معتقد بود ادراک زمان با نفس نیز صورت می‌گیرد: چشمانتان را به هم بگذارید و ذهن را از جمیع امور مادی خالی کنید و همه اشیا و ابعاد و نقاط مختلف زمین و آسمان را از خود دور ساخته و به درون نفس خود رجوع نمایید، آنچه در آن حال ادراک می‌کنید، حقیقت زمان است (برگسون، به نقل از اریکسون، ۱۳۸۵: ۲۳۶).

در میان حکمای ایرانی، همچنان که اشاره کردیم، ابن سینا و شهاب‌الدین سهروردی آرای مفصلی در باب زمان دارند که صرف‌نظر از برخی حشوئیات و زوائد، تحت تأثیر آرای ارسطو هستند. اما صدرالمتألهین (۱۰۵۰-۹۵۹ق) در کتاب اسفار در باب مقولهٔ زمان در مبحث جوهر و عرض، پس از تقسیم کمیت به «متصل و منفصل» و تقسیم متصل به «پایدار و ناپایدار» گفته است: «اما کم متصلی که در ذات خود قرار ندارد، زمان است و تحقیق ماهیت آن موکول به مباحث حرکت است؛ چه بستگی زیاد با حرکت دارد» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۴). او که به بحث دربارهٔ زمان، از دو منظر علوم طبیعی و الهی می‌پردازد، در باب اثبات زمان، به پدیده‌هایی استدلال می‌کند که وجود یا عدم آن‌ها بسته به وجود یا عدم زمان است؛ آن‌گاه می‌گوید: «دلیل ما به روش اهل طبیعت این است که می‌بینیم حرکت‌ها گاهی در نقطهٔ آغاز و پایان متحد هستند؛ اما در مقدار مسافت طی شده متفاوت‌اند و گاه عکس این مطلب پیش می‌آید؛ یعنی با هم شروع می‌شوند و خاتمه می‌یابند؛ اما مقدار مسافت طی شده آن‌ها متفاوت است. از این طریق، علم پیدا می‌کنیم که در عالم وجود، یک هستی مقداری تحقق دارد که حرکات یکسان و متفاوت می‌توانند در آن واقع شوند و آن

1. Henri Bergson.

غیر از مقدار و نهایات اجسام است؛ زیرا این، پایدار است و آن ناپایدار و فقط می‌تواند اندازه (مقدار) یک امر ناپایدار، یعنی حرکت، باشد (همان: ۱۱۵).

پیشینه تحقیق

دربارهٔ زمان در نظریهٔ شناختی، تحقیقاتی انجام شده است که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

فرزان سجودی و زهرا قنبری در مقاله‌ای با عنوان «بررسی معناشناختی استعارهٔ زمان در داستان‌های کودک به زبان فارسی» (۱۳۹۱) بر پایهٔ نظریهٔ منتقد معاصر، لیکاف، نشان داده‌اند که کودک می‌تواند زمان را علاوه بر شیئی متحرک بر خط سیری افقی یا عمودی، به صورت حجمی درک کند که فضا یا ظرفی را پر می‌کند یا سطحی را می‌پوشاند یا خود را در تغییر وضعیت و حالت پدیده‌ها، نشان می‌دهد. البته باید گفت در برخی از مصادیق ذکر شده در این تحقیق، عنصر زمان، هیچ‌یک از پایه‌های استعاره نیست، بلکه این، برداشت نگارندگان تحقیق است که نوعی از گذر زمان را در آن‌ها نتیجه می‌گیرد؛ مثلاً در جملهٔ «ظهرها آفتاب روی گندمزارها پهن می‌شد»، هیچ‌یک از پایه‌های استعاره (آفتاب و چادر پهن‌شدنی) مفهوم زمان را القا نمی‌کنند؛ ولی نگارندگان با اغماض، آن را به واژهٔ «ظهرها» نسبت داده و زمان را پهن‌شدنی فرض کرده است (سجودی و قنبری، ۱۳۹۱).

همچنین در مقالهٔ «استعارهٔ زمان در شعر فروغ فرخزاد از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی»، نوشتهٔ ارسلان گلغام و همکاران (۱۳۸۸)، اشعار فروغ فرخزاد را از منظر میزان و کیفیت استعارهٔ زمان مورد بررسی قرار می‌دهند و به این نتیجه می‌رسند که در مجموعه‌های دیوار، اسیر و عصیان، استعاره‌های قراردادی بیشتر به چشم می‌خورند؛ ولی در دو دفتر پایانی او، توگلدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، استعاره‌های قراردادی زمان بسط می‌یابند و با ویژگی‌هایی جدید همراه می‌شوند و حتی گاهی استعاره‌هایی کاملاً نو پدید می‌آیند. ولی به هر روی، تقسیم‌بندی تحقیق فوق، کماکان

۲۱۵ ————— بررسی استعارهٔ زمان در تاریخ بیهقی با رویکرد زبان‌شناسی شناختی
همان است که در تحقیق‌های دیگر است؛ یعنی «زمان ثابت و ناظر متحرک» و «زمان متحرک و ناظر ثابت».

علاوه بر مقالات یادشده، می‌توان به پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد مهتاب نورمحمدی با عنوان «تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج‌البلاغه: رویکرد معناشناسی شناختی» (۱۳۸۷) اشاره کرد که به تطبیق نظریهٔ استعارهٔ مفهومی در نهج‌البلاغه پرداخته است. وی مصادیق فراوانی را از استعاره‌های مفهومی موجود در نهج‌البلاغه ذکر می‌کند که برخی از آن‌ها نیز استعاره‌های مفهومی عنصر زمان را در بر دارند. نتیجه‌ای که در این پایان‌نامه می‌توان بدان اشاره کرد، این است که متون مذهبی و تربیتی همچون نهج‌البلاغه برای بازنمایی مفاهیم متعالی که بی‌شک بسیاری از آن‌ها انتزاعی‌اند، تا چه اندازه از استعاره‌های مفهومی، چه در سطح قراردادی و چه در سطح نو، بهره می‌گیرند؛ هرچند وسعت دایرهٔ استعارات مفهومی این پایان‌نامه باعث می‌شود که نتوان مانند دو اثر قبل، آن را کاملاً با موضوع بحثمان مرتبط دانست.

مروری بر پژوهش‌های پیشین، نشان می‌دهد که محققان در دسته‌بندی‌های استعاره زمان، تنها به دو گروه استعارهٔ «زمان به‌مثابهٔ موجود متحرک» و «زمان به‌مثابهٔ موجود ثابت» پرداخته‌اند. این رویکرد دو وجهی، از نظر نگارنده مفید است، ولی کامل نیست؛ چراکه همیشه قرار ما در نشان‌دادن سوی دیگر استعارهٔ زمان، بر برجسته‌کردن عنصر «حرکت» در آن نیست؛ بلکه فراوان‌اند استعاراتی که هدف غایی آن‌ها نشان‌دادن بُعدی دیگر از تشابه زمان به پدیده‌های دیگر است.

بنابراین، پژوهش حاضر در چارچوب نظریهٔ معناشناسی شناختی و به‌طور ویژه، نظریهٔ لیکاف^۱، به بررسی وجود و کیفیت استعارهٔ مفهومی «زمان به‌مثابهٔ شیء، مکان و موجود جاندار» در تاریخ بیهقی می‌پردازد.

1. George Lakoff.

مبانی نظری تحقیق

بیش از دو هزار سال، استعاره در قالب بلاغت مطالعه می‌شد. بلاغت استعاره به مثابه ابزاری در خدمت زبان مجازی و ادبی بود تا بر زیبایی زبان بیفزاید و جذابیت بیشتری به آن ببخشد. مطالعات زبان‌شناسی شناختی در چند دهه اخیر، ماهیت جدیدی برای استعاره تعریف کرده است که بر اساس آن، استعاره فقط آرایه ادبی یا یکی از صور خیال نیست، بلکه فرایندی فعال در نظام شناختی بشر محسوب می‌شود. تحقیقات جرج لیکاف و مارک جانسون^۱ (۱۹۸۰) نشان داد که کاربردهای استعاره، محدود به مطالعات حوزه ادبی و کاربرد واژه یا جمله نیست، بلکه متعلق به حوزه تفکر و اندیشه انسان‌هاست. استعاره، نقشی مهم در شناخت و درک پدیده‌ها و امور دارد و درحقیقت، یک مدل فرهنگی در ذهن ایجاد می‌کند که زنجیره رفتاری طبق آن برنامه‌ریزی می‌شود. با این دیدگاه، استعاره به ابزاری ضروری برای درک بشر از جهان پیرامونش مبدل می‌شود؛ ابزاری که نقشی مهم در شیوه اندیشیدن انسان، عهده‌دار است.

جورج لیکاف و مارک جانسون به صورت گسترده، مطالعات خود را در زمینه استعاره مفهومی در کتابی به نام *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*^۲ در سال ۱۹۸۰ طرح کردند. اساس نظریات ایشان آن است که این استعاره‌ها برگرفته از تجربه‌های روزانه بشر است. بر اساس این نظریه، استعاره در زندگی روزمره ما نه تنها در زبان، بلکه در اندیشه و عمل ما جاری و ساری است و نظام مفهومی معمول ما که در چارچوب آن می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم، ماهیتی اساساً استعاری دارد (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ۱۳).

در زبان‌شناسی شناختی، دیگر استعاره به آرایه‌ای ادبی محدود نمی‌شود، بلکه فرایندی شناختی است که در ذهن رخ می‌دهد. در این دیدگاه جدید، استعاره ابزاری

1. Johnson.

2. Metaphors We Live By.

۲۱۷ ————— بررسی استعارهٔ زمان در تاریخ بیهقی با رویکرد زبان‌شناسی شناختی

زبانی است که می‌تواند به ادبیات و سایر دانش‌ها که به‌نحوی با زبان ارتباط دارند، کمک کند. هاوکس می‌گوید: «صنعت استعاره تنها به این دلیل وجود دارد که استعاره‌ها وجود دارند و استعاره‌ها تنها زمانی موجودیت می‌یابند که عملاً در زبان، در جامعه و در زمان رخ دهند. هیچ‌یک از این عناصر [زبان، جامعه، زمان] عامل همیشگی و پایداری نیست. به بیان دیگر، در هر زمان معینی، فشارهای زبانی و اجتماعی و نیز تاریخ خود استعاره، به مفهوم آن شکل می‌دهند: استعاره، شکل ازلی-ابدی ندارد» (هاوکس، ۱۳۷۷: ۱۶-۱۷). به‌عنوان مثال، وقتی کودکی پس از ترکیدن بادکنکی، رو به مادرش می‌کند و می‌گوید: «بادکنک شکست»، درحقیقت، به‌طور ناخودآگاه، در پی یافتن ویژگی‌های مشترک در بین موضوعات ناهمگون است تا امور را بر پایهٔ این اشتراک‌ها درک کند. او مفهوم انهدام را از حیطة شکستنی‌ها استخراج کرده و برای توصیف ازهم‌پاشیدگی اشیای غیرشکستنی استفاده می‌کند. ما این فرایند را استعارهٔ مفهومی می‌نامیم؛ یعنی «درک و تجربهٔ چیزی بر اساس چیز دیگر» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ۳۴). این «فرایند اندیشیدن» تنها در «ظرف زبان» صورت می‌گیرد؛ بنابراین، استعاره، بیش از آنکه یک سازوکار زبانی باشد، یک سازوکار شناختی است.

مطالعات لیکاف دربارهٔ استعارهٔ زمان

برای درک دقیق مدل مفهومی به‌کاررفته در این مقاله، لازم است نخست به چکیدهٔ تأملات لیکاف در باب استعارهٔ زمان، اشاره‌ای کنیم:

در طول قرن‌ها، در میان فرهنگ‌های گوناگون، در زبان انگلیسی [یا فارسی]، انگاره‌هایی که مفهوم‌سازی زمان در آن‌ها انجام می‌گرفته است، ذاتاً مکانی بوده‌اند. انگاره‌های اصلی زمان عبارت‌اند از: زمان خطی، زمان مدور و زمان تناوبی. این انگاره‌ها در ظاهر با یکدیگر تباین دارند؛ ولی همگی بر این نکته صحه می‌گذارند که «زمان بر مبنای مکان، مفهوم‌سازی می‌شود». جزئیات موضوع، جالب توجه است. زمان

را برحسب چیزهای مادی (اشیا و مکان‌ها) و حرکت درک می‌کنیم. زمان حال در همان مکانی قرار دارد که مشاهده‌گر متعارف قرار دارد.

نمونه‌هایی فراوان از این جملات استعاره‌آمیز در گفتار روزمره فارسی‌زبانان نیز به

چشم می‌خورد:

۱. به زمان کنکور نزدیک می‌شویم.
۲. با این انتخاب سرنوشت درخشانی پیش روی شماست.
۳. زمان عمل فرارسیده است.
۴. دیگه قدم به دوران میان‌سالی گذاشتم.
۵. در این لحظاتی که وارد سال جدید شده‌ایم.
۶. زمانی هم خواهد آمد که پیروزی از آن ما خواهد بود.
۷. داره سعی می‌کنه گذشته‌شو بندازه دور.

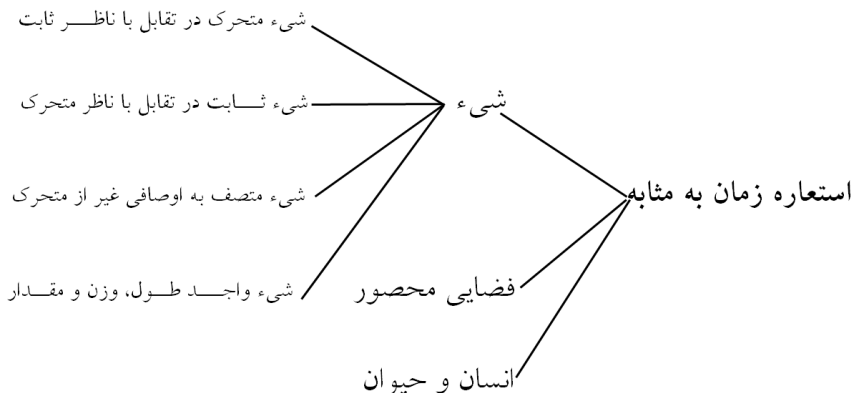
در تمام این نمونه‌ها، زمان، مکان و فضایی بسته است یا شیء. آنچه در این میان تفاوت دارد، موقعیت ناظر است؛ به این صورت که گاهی ناظر ثابت است و زمان متحرک و گاهی ناظر متحرک است و زمان ثابت. البته به عقیده نگارندگان، مؤلفه متمایز میان ناظر و زمان، همیشه «حرکت» نیست؛ مثلاً در مثال آخر، مؤلفه حرکت چندان اهمیتی در توصیف جنبه‌های استعاری زمان ندارد. گویی زمان در این مثال، به شیئی بی‌ارزش می‌ماند که باید دور انداخته شود؛ ولی در نمونه شماره یک، زمان، مکانی ثابت فرض شده که ناظر به سمت آن در حرکت است و در نمونه سوم، ناظر، ثابت است و زمان به سمت او حرکت می‌کند و درحقیقت، تمایز مشهودتر میان زمان و ناظر، همان حرکت است. در نمونه پنجم نیز سال جدید گویی فضایی محصور است که ناظر به آن وارد می‌شود.

در ادامه، ضمن در نظر داشتن تقسیم‌بندی‌های لیکاف از استعاره زمان، درصددیم در تحلیل متن تاریخ بیهقی، به دسته‌بندی جدیدی از این استعاره «به‌مثابه موجودی جاندار» اشاره کنیم که کمتر مورد توجه محققان پیشین بوده است.

مصادیق استعارهٔ زمان در تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی اثر ابوالفضل بیهقی (۴۷۰-۳۸۵ ق) است که احتوایش بر واژگان، ترکیب‌ها و جملات استعاری فراوان، آن را به نمونه‌ای مناسب برای جستاری هدفمند در باب استعاره‌های مفهومی بدل کرده است. آنچه مبنای ورود به این جستار مفصل شده است، از یک سو تاریخی‌بودن و از سوی دیگر، ادیبانه و شاعرانه بودن این اثر است. مشخصهٔ اول، خواه‌ناخواه موجبات گردش بیشتر بحث را بر روی مقولهٔ زمان تقویت کرده است و مشخصهٔ دوم باعث می‌شود که استعارات مفهومی این اثر در پاره‌ای از سطور از حد استعاره‌های قراردادی فراتر رفته، به استعارات نو و هنری بینجامد.

استعاره‌های مفهومی این کتاب به سه بخش اصلی تقسیم شده‌اند:



اما پیش از پرداختن به مصادیق تقسیم‌بندی فوق، باید گفت که امکان ندارد جایی سخنی از مقوله‌ای انتزاعی برود، ولی یکی از مؤلفه‌های محرک‌های دیداری در کلام نباشد. این مسئله تا حدی فراگیر بوده و به بندبند واژگان و ترکیبات، رسوخ کرده است که اگر با این مقیاس در متونی چون تاریخ بیهقی مذاقه کنیم، بیش از هزاران استعارهٔ مفهومی خواهیم یافت؛ مثلاً در همین جملات کوتاه: «آلتونتاش را دل گرم باید کرد تا باری آن حشم به باد نشود و تدبیری ساخته آید» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۹۸۴).

تعبیر «گرم شدن دل»، «به باد شدن چشم» و «ساخته آمدن تدبیر»، همگی واجد استعاره‌اند. بر همین منط اگر متن تاریخ بیهقی مورد مذاقه قرار گیرد، بسیاری از تعبیر، استعاری‌اند.^۱ حالا اگر متون قبل از بیهقی را بررسی کرده باشیم، می‌توانیم دریابیم که استعاره اول از نوع قراردادی است و استعاره دوم و سوم بیشتر توسط ابوالفضل بیهقی به کار رفته است؛ البته قبل از بیهقی چند بار به کار رفته بود.

همچنین ترکیباتی مانند «دنباله‌روی، چشم‌پوشی، گشاده‌دستی، تلخ‌کامی، پنهان‌کاری، دستگیری، مجلس‌آرایی، سرافرازی، دست‌درازی و...» که واجد مفهومی کنایی‌اند، در بطن خود، نوعی استعاره را نهفته‌اند. ترکیبات بالا برای القای مفاهیمی انتزاعی همچون «اطاعت، گذشت، دهش، شکست، ناامیدی و...» به کار رفته‌اند؛ تعبیری کاملاً بصری که باری انتزاعی را به دوش می‌کشند و جالب اینکه حتی در ترجمه این کلمات هم باز از ذکر تعبیری بصری همچون «شکست و گذشت» ناگزیریم. اما از آنجاکه این تعبیر، دیگر کاملاً قراردادی شده‌اند، کمتر به چشم می‌آیند. این نمونه‌ها در تاریخ بیهقی فراوان‌اند؛ هرچند بسیاری از این ترکیب‌ها بر ساخته بیهقی نیست، در این اثر می‌توان مجموعه‌ای از این استعاره‌های قراردادی و نو را در کنار هم گرد آورد.

همچنین به این نمونه‌ها توجه کنید:

۱. سخت زود آید که صدر وزارت مشتاق است (همان: ۵۰۵).

۲. سخت دیر سخن رفت (همان: ۶۱۷).

۳. خواجه بزرگ را سخت دیر است (همان: ۶۱۸).

۱. تعبیری چون: رازداری (نگه‌داشتن راز)، گرم‌دلی (گرم بودن دل)، مقرون‌به‌صرفه (نزدیکی به صرفه)، کارسازی (ساختن کار)، روشن‌رایی (روشن بودن رای)، شوربختی (شور بودن بخت)، شیرین‌سخنی (شیرین بودن سخن)، عشق‌ورزی، دلداری، انتقام‌خواهی، فرمان‌برداری، کامرانی، جنگ‌افروزی، جان‌فروسی، تنگ‌دلی، عهد بستن، جان شیرین، بیعت‌شکنی، قوی‌دلی، فضاگردانی، راست‌گویی، مثنی هوس، مستقیم‌رأی

۴. و سخت زود خواهد آمد بر اثر این ملطف (همان: ۶۲۵).

۵. آمدن رایت عالی سخت زود خواهد بود (همان: ۸۸۸).

به باور ما حتی همین نمونه‌ها را نیز باید در مبحث استعاره‌های مفهومی مطالعه کرد؛ زیرا واژگان «دیر و زود» که از دایرهٔ زمان و انتزاعی‌اند، با قید تأکیدی «سخت» که از مقولهٔ غیرانتزاعی به شمار می‌آید، ترکیب شده‌اند. با کثرت استعمال واژگانی همچون «سخت» برای تأکید بر امور انتزاعی، نباید این نکته را فراموش کنیم که بار اصلی مفهوم این واژگان، غیرانتزاعی بوده است. جالب آنکه هنوز هم در بسیاری از نقاط کشور، از جمله مازندران و کرمان حتی واژهٔ «دیر» را نیز به معنای «دور» به کار می‌برند. گویی ضرورت بیان مفهوم «فاصلهٔ زمانی» به وسیلهٔ تعابیر ملموس، تا حدی بوده است که واژهٔ «دیر» توأمان برای هر دو گستره (زمانی و مکانی) مصطلح شده است.

یا دلالت‌های ضمنی کلماتی همچون: «گذشته (آنچه گذر کرده)، آینده (آنچه در حال آمدن است)، پایان (در تقابل با سر و منتسب به پا همچون پایاب) و مدت (کشیده شده)»، در عین استفاده برای مفهومی انتزاعی، در بطن خود واجد مفهومی غیرانتزاعی‌اند.

همچنین است کاربردهایی مانند: «آن روزگار»، «این هفته»، «آن گاه»، «آن روز»، «این روزگار»، «آن ساعت»، «این سال»، «این وقت» و... که گوینده هنگام ادای آن‌ها بی‌اختیار دستش را به نشانهٔ اشاره به نزدیک و دور تکان می‌دهد؛ یعنی چنین کاربردهایی علی‌رغم اینکه در متن این گونه نمی‌نمایند، ولی در بطن خود، واجد مفهومی استعاری‌اند. حال بر اساس این الگوی مفهومی، به مصادیق استعارهٔ مفهومی در تاریخ بیهقی می‌پردازیم.

۱. زمان به مثابهٔ شیء

۱-۱. زمان به مثابهٔ شیئی متحرک در تقابل با ناظر ثابت

در این نمونه‌ها مشخصه بارزی که می‌توان در شیئی به نام زمان دید، «حرکت» است؛ حرکتی که ناظر، در تقابل با آن قرار می‌گیرد. گویی ناظر ایستاده است، خیره به گذاری که در وجود زمان است:

۱. «گردش اقدار... او راست در راندن منحت و محنت و نمودن انواع کامکاری و قدرت» (همان: ۳).

۲. «چون مدت وی سپری شد و خدای، عزوجل، شاخ بزرگ را از اصل ملک که ولی عهد به حقیقت بود...» (همان: ۴).

۳. «روزی گذشت که کس مانند آن یاد نداشت» (همان: ۶).

۴. «چون نوروز بگذرد، به سوی غزنین رویم و...» (همان: ۸).

۵. «و چون روزگار مصیبت سرآمد» (همان: ۱۳).

۶. «و ما را نیز می‌باید رفت که روز عمر به شبانگاه آمده است» (همان: ۲۱).

۷. «این است حال علی و روزگارش و قومش که به پایان آمد» (همان: ۴۹).

۸. «أَيَعُوذُ أَيُّهَا الْخِيَامُ زَمَانَنَا ام لَاسِبِيلِ إِلَيْهِ بَعْدَ ذَهَابِهِ»^۱ (همان: ۶۲).

۹. «از بوسعید، دبیرش در این باب شنودم، پس از آنکه روز علی به پایان آمد...» (همان: ۴۵).

۱۰. «و دیگر تا مقرر شود حال هر شغلی که به روزگار گذشته^۲ بود» (همان: ۳۹۶).

۱۱. «و آخرش آن بود که چون روز به نماز پیشین رسید» (همان: ۴۰۱).

۱۲. «و سالی دو برآمد» (همان: ۴۰۲).

۱۳. «اکنون وی برود به عاجل الحال»^۳ (همان: ۴۱۴).

۱. معنی بیت: آیا ای خیمه‌ها روزگار بخت و اقبال ما برمی‌گردد یا پس از رفتن و سپری شدن، هیچ راهی به سوی آن نیست.

۲. کلمه «گذشته» در تاریخ بیتهی هم به معنای لغوی آن، یعنی «گذر کرده» و هم به معنای اصطلاحی آن، یعنی «زمان گذشته» به کار رفته است. در اینجا مفهوم اول، منظور است.

۳. «الحال» به معنای «وقت، لحظه و دم» است و عاجل الحال به معنی «زمان عاجل».

۱۴. «روایانی اذ حل^۱ شعبان شهرأ» (همان: ۴۲۰).
۱۵. «وقت آمد که حق او نگاه داشته آید» (همان: ۴۳۶).
۱۶. «هفته‌ای در گذشت» (همان: ۴۹۶).
۱۷. «ما را چون مهرگان^۲ بگذشت، فریضه است به بست یا به بلخ رفتن» (همان: ۶۳۱).
۱۸. «روز سه‌شنبه چاشتگاه ده روز، گذشته از جمادی‌الاولی» (همان: ۶۸۰).
۱۹. «پس از آنکه نوروز بگذرد و تابستان اینجا مقام کند» (همان: ۷۴۴).
۲۰. «و گذشته را باز نتوان آورد و تلافی کرد» (همان: ۸۷۸).
۲۱. «گمان می‌بردم که روز به چاشتگاه نرسیده باشد» (همان: ۸۹۸).
۲۲. «و چون شب نزدیک آمد، بر چهار جانب طلیعه احتیاطی قوی رفت» (همان: ۹۰۳).
۲۳. «و چون ماه رمضان به آخر آمد، امیر عید کرد» (همان: ۹۰۳).
۲۴. «و کارها دیگر شد که این پادشاه را عمر به آخر رسیده بود» (همان: ۹۳۰).
۲۵. «و این روزگار مهرگان نیز بگذشت و به پایان آمد» (همان: ۹۲۵).
۲۶. «و لختی از شب، گذشته بوسهل مرا بخواند» (همان: ۹۵۳).
۲۷. «در این صد سال که گذشت مانند آن یاد ندارند» (همان: ۹۶۲).
۲۸. «عبدالجبار شتاب کرد که وی را نیز اجل آمده بود» (همان: ۱۱۱۹).
۲۹. «و گذشته^۳ گذشت. تدبیر کار نواقفاده باید کرد» (همان: ۱۱۲۰).

در مثال‌های شمارهٔ ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۵ و ۲۲، بیهقی یا استعاره‌ای نو به کار برده یا استعاره‌های قراردادی را بازآفرینی کرده است؛ چراکه به فراخور مقال می‌باید کلام را

۱. «حلول» به معنای «ورود بر کسی یا چیزی» است.

۲. «مهرگان» در تاریخ بیهقی هم به معنای «ماه مهر» و هم به معنای «جشن مهرگان» آمده است. در اینجا مفهوم اول، منظور است.

۳. این نمونه برای ایفاد مفهوم «گذشته» به معنای «زمان پیشین»، مناسب است.

واجد ادبیت خاص کند تا تأثیری بیشتر بر مخاطب بگذارد. ولی در مثال‌های دیگر، از آن روی که هدف او اخبار و روایت صرف است، استعاره‌ها قراردادی‌ترند.

۱-۲. زمان به مثابه شیئی ثابت در تقابل با ناظر متحرک

در این نمونه‌ها زمان به مثابه خطی ثابت تصور می‌شود که انسان در طول عمرش، بر آن حرکت می‌کند و سرانجام جایی از حرکت بازمی‌ماند. آنان که قبلاً بخشی از این مسیر را طی کرده‌اند، «گذشته» شده‌اند و آنان که به ادامه مسیر امید دارند، «فردا» و «پس فردا» را از همین جا «پیش رو»ی خویش می‌بینند:

۱. «فرزندان ایشان که مستحق آن تخت باشند... با فراغت دل روزگار را کرانه

کنند^۱» (همان: ۶۴).

۲. «و چون امیر محمود، گذشته^۲ شد و پیلان از سر پیل دور شد» (همان: ۳۹۶).

۳. «و پس از گذشته شدن امیر یوسف، خدمتکاران وی پراکنده شدند» (همان:

۴۰۳).

۴. «وی را که نه از آن بزرگان و زیرکان و داهیان روزگاردیدگان بود...» (همان:

۴۰۷).

۵. «و آن امیر ماضی در خلوات با من حدیثِ ری بسیار گفتی» (همان: ۴۱۲).

۶. «این تدبیرها که در پیش داشت، همه بر وی تباه شد» (همان: ۱۱).

۷. «و از آدم الی یومنا هذا^۳ چنین بوده است» (همان: ۵۱۵).

۸. «و سلطان خفته بود تا نزدیک سحر» (همان: ۹۳۵).

۹. «و به حیلت در زیر این درخت آمدم و به [زمان] مرگ نزدیکم» (همان: ۹۵۸).

۱۰. «برنایی مهترزاده و بخرد... اما روزگار نادیده و گرم و سرد ناچشیده» (همان:

۹۸۸).

۱. کرانه کنند: به پایان رسانند (فاعل، «فرزندان ایشان» است).

۲. «گذشته شدن» از کاربردهای بسیار باریکی است که در تاریخ بیهقی آمده است. مفهوم «گذر کردن» بیشتر تداعی می‌شود؛ مفهومی کاملاً بصری از مرگ.

۳. گویی زمان، خطی صاف و ثابت است که آدم از دورادور آن، قابل رؤیت است.

۲۲۵ ————— بررسی استعارهٔ زمان در تاریخ بیهقی با رویکرد زبان‌شناسی شناختی
در مثال‌های شمارهٔ ۱، ۵ و ۱۰، نگاه بیهقی، غیرقراردادی و بدیع است؛ چراکه
مانند مثال‌های بخش پیش، نوعی گفتار درون‌متنی و تفسیر بیهقی برای القای پیامی
خاص (و نه صرفاً اخباری محض) در کار است؛ یعنی جایی که بیهقی احساس نیاز
بیشتری برای ایجاد تأثیر بر مخاطب می‌کند.

۳-۱. زمان به‌مثابهٔ شیئی متّصف به اوصافی غیر از متحرّک و ساکن

علت این جداسازی آن است که هرچند بتوان در مثال‌های زیر دریافت که آیا
ناظر، ثابت در نظر گرفته شده است یا زمان، ولی کاربری تعابیر زمان برای القای چنین
مشخصه‌ای نیست، بلکه زمان به‌مثابهٔ شیئی در نظر گرفته شده است که سواى سکون و
تحرّکش، قابل «سوختن، گسستن، غنیمت شمردن، رُستن، برآمدن، جُستن، خوردن،
نوشیدن، دل‌زده شدن و...» است:

۱. سوختنی: «و روز را می‌بسوخت تا نماز شام را راست کرده بودند» (همان: ۱۷۵).

۲. گسستنی: «گفت: نیک آمد و [زمان] بار بگسست» (همان: ۴۳۴).

۳. غنیمت شمردنی: «بوسهل فرصت نگاه داشته است و... وقتی جُسته که خداوند را

شراب دریافته بود» (همان: ۴۶۵).

یا: «فرصتی جُست و در تاخت و بیشتر از ختلان غارت کرد» (همان: ۸۹۰).

یا «و سلطان خفته بود تا نزدیک سحر و آن فرصت ضایع شد» (همان: ۹۳۵).

۴. رُستنی: «چون صبح بدمید، خوارزمشاه بر بالایی بایستاد» (همان: ۴۸۳).

۵. مصرف‌شدنی: «و نیک روزگار گرفت^۱ تا آن‌گاه که از این فراغت افتاد» (همان:

۷۲۴).

۶. جُستنی: «و لکن روزگار نیافت و در جوانی برفت» (همان: ۷۴۲).

۷. خوردنی: «او را مزه نمانده است از زندگانی که چشم و دست و پای ندارد»

(همان: ۹۸۱).

۱. «گرفتن» در اینجا به‌معنای «صرف‌شدن» است.

از آنجا که در مثال‌های فوق، رویکرد بیهقی تنها بر بهره‌کشی از زمان با عنوان یک موجود متحرک یا ثابت نبوده و می‌خواهد نوعی از شباهت مقوله‌ی زمان را تصویر کند که دغدغه‌ای خاص‌تر محسوب می‌شود، بنابراین می‌بینیم که از ۷ مثال فوق، حداقل ۳ مثال (مثال‌های شماره ۱، ۴، ۷) استعاراتی نو و غیر قراردادی‌اند.

۴-۱. زمان به‌مثابه شیئی واجد طول، وزن و مقدار

در مثال‌های این بخش نیز که با مثال‌های بخش اول و دوم اختلاف‌هایی جزئی و باریک دارند، هرچند می‌توان تحرک یا سکون را نیز به زمان نسبت داد، آنچه موردنظر و دغدغه اصلی استعاره مفهومی است، چیزی غیر از این‌هاست و آن هم قائل بودن نوعی قابلیت برای زمان است تا طول، وزن یا مقدارش محاسبه شود. گویی زمان، یک یا چند کالبد است که می‌تواند واجد قابلیت پیوستگی، تجزیه‌شدن، شمارش یا واجد مقدار کم یا زیاد، طول و اندازه باشد:

۱. «اطال الله بقاءه^۱ و نصر لواءه...» (همان: ۳).
۲. «و سپاه سالاری کردن، خود اندک‌مایه روزگار^۲ بوده است» (همان: ۳۹۶).
۳. «گفتند: زندگانی خداوند دراز باد. امیر یوسف است» (همان: ۴۰۱).
۴. «و مدتی دراز این شغل‌ها براند» (همان: ۴۰۴).
۵. «یک زمان^۳ حدیث کردند با مقدمان خود و مقدمان آمدند» (همان: ۴۹۱).
۶. «پس از آن به مدتی بزرگ^۴ دختر سالار بگتغدی را به پرده این پادشاهزاده آوردند» (همان: ۷۴۸).
۷. «و لختی از شب^۵ گذشته، بوسهل مرا بخواند» (همان، ۹۵۳).

۱. «اطاله» به معنای «دراز کردن» است. گویی زمان رشته‌ای است که آرزوی طولانی شدنش می‌رود.
 ۲. گویی روزگار بهره‌ای است که با پیمانانه قسمتش می‌کنند.
 ۳. گویی زمان مجموع کالبدهایی است که می‌توان یکی و دو تا شمردشان.
 ۴. «مدت» نه مانند رشته‌ای، بلند که مانند کوهی، بزرگ خوانده شده است.
 ۵. گذشتن شب، آن را به‌مثابه شیئی «متحرک» و لخت‌لخت بودنش آن را به‌مثابه شیئی «پاره‌پاره» معرفی می‌کند.

۲۲۷ _____ بررسی استعاره‌ی زمان در تاریخ بیهقی با رویکرد زبان‌شناسی شناختی
همان‌گونه که مشهود است، از میان استعاره‌های فوق، جز استعاره‌های شماره ۱، ۳، ۴ که تا حدودی از مرز استعاره‌های قراردادی گذشته‌اند، بقیه استعاره‌ها به دلیل دغدغه اخباری و روایت محض، از نوع استعاره‌های مفهومی قراردادی‌اند.

۲. زمان به‌مثابه فضای محصور

در این کاربرد، زمان به‌مثابه گستره مکانی «مشخص» قلمداد می‌شود که گاه فضایی کوچک و گاه فضایی بزرگ دارد، مقصد برخی از حرکت‌هاست، گاهی انسان‌های هم‌عصر با او به عنوان اهالی آن در شمار می‌آیند، گاه از آن دورند و گاهی به آن نزدیک. وقتی می‌گوید: «یگانه روزگار» انگار روزگار شهری است که او از اهالی آن است. یا وقتی می‌گوید: «مردمان روزگار» گویی روزگار، موطنی است که این مردمان را در خود جمع کرده است. روزگار فراخش گویی سرزمینی است بزرگ و چاشتگاه فراخش گویی مقصدی گسترده که تا آنجا با هم سخن گفته‌اند. «عید آرامیده‌اش» گویی مجلسی بی‌سروصدا و محزون است که خبری از شادی در آن نیست و نماز پیشینش نیز گویی مقصدی است قریب‌الوصول.

۱. «و مردمان روزگار، بسیار از آن بخندیده‌اند» (همان: ۹۳۳).
۲. «یگانه روزگار بود در ادب و لغت و شعر» (همان: ۱۷۷).
۳. «در این میان‌ها امیر سخت تنگدل می‌بود» (همان: ۸۷۲).
۴. «صواب آن است که رویم و روزگار فراخ کرانه کنیم» (همان: ۹۰۱).
۵. «راست که به روزگار چون او کم پیدا شده است» (همان: ۹۳۳).
۶. «و تا چاشتگاه فراخ در این باب رای زدند و قرار گرفت» (همان: ۸۶۹).
۷. «و رسم قریان به جای آوردند، عیدی سخت آرامیده و بی‌مشغله» (همان: ۹۸۲).
۸. «آن را بگشادم و نزدیک نماز پیشین^۱ بود» (همان: ۹۸۲).

۱. گویی نماز پیشین، مقصدی است که بدان نزدیک‌اند.

۹. «شنودم از خواجه [ابو]منصور ثعالبی مؤلف کتاب یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر» (همان: ۱۱۰۲).

وضع بدیع بودن این نوع از استعارات مفهومی زمان نیز به منوالی مشابه دسته اول و دوم است؛ یعنی از این ۹ نمونه، ۴ نمونه (استعارات شماره ۱، ۴، ۷ و ۹) از استعارات تقریباً نو بهره برده‌اند.

۳. زمان به مثابه انسان یا حیوان

خیال‌انگیزترین و «نو»ترین استعاره‌های مفهومی تاریخ بیهقی را از زمان، می‌توان در این نمونه‌ها دید. به عبارت دیگر، هرچه معادل بصری زمان، جاندارتر می‌شود، انفکاک استعاره‌های مفهومی قراردادی از استعاره‌های نو بیشتر مشهود است. بعید می‌نماید که بسیاری از استعاره‌های پیش‌رو، از نوع استعاره‌های قراردادی و مصطلح در میان عامه باشند. نکته جالب آن است که وقتی بیهقی لحظه‌ای از روایت دست می‌کشد و گفتارهای درون‌متنی را آغاز می‌کند و از تجربه‌ها و اندیشه‌های خویش می‌گوید، این استعاره‌ها بیشتر می‌شوند. گویی خود او هم می‌داند که برای القای مستقیم پیام باید از استعاره‌هایی نوتر استفاده کند تا تأثیر کلامش بیشتر و عمیق‌تر باشد. به گمان ما، بیهقی در این بخش‌های کتابش، شاعرترین چهره را از خود به مخاطبش می‌نمایاند. در این استعاره‌ها زمان به مثابه یک انسان شعورمند یا یک حیوان جاندار، قابلیت‌های بیشتر و پیشرفته‌تری دارد. «گرامی» است و «پیشانی سپید» دارد. هر لحظه «آبستن» نوزاده‌های فراوانی است. «نرم و درشت رفتارش» توأمان است و امکان «گوشمالش» فراوان. بنابراین، «حقاً باید از او اندیشید».

۱. «بنه‌ها به کوشک باز آوردند و روزگار گرامی ماه رمضان را بسیجیدند» (همان: ۴۲۰).

۲. «روزی اغرّ محجّل^۱ پیدا شد و شادی و طرب در پرواز آمد» (همان: ۴۳۳).

۳. «غرّه^۱ این محرّم، روز پنج‌شنبه بود» (همان: ۴۳۹).

۱. اغرّ محجّل: اسب پیشانی سپید.

۴. «حقاً که از این روزگار بیندیشیده‌ام» (همان: ۴۰۸).
۵. «توان دانست در حال، که از شب آبتن چه زاید» (همان: ۹۶۱).
۶. «روز آدینه غرهٔ این ماه بود و سر سال^۱» (همان: ۹۸۴).
۷. «برنایان را ناچاره گوشمال زمانه و حوادث بیاید» (همان: ۹۸۸).

نیازی به توضیح بیشتر نیست که برخی از نمونه‌هایی از این بخش را می‌توان به درستی از استعارات نو و بدیع دانست. این تفاوت چشمگیر در میزان استعارات نو نشان‌دهندهٔ آن است که هرگاه سوی بصری استعارهٔ زمان، جاندار و مخصوصاً انسان می‌شود، نوبودن این ترکیب‌ها نیز بیشتر و عمیق‌تر می‌گردد.

نتیجه

اگر بپذیریم که تفکر استعاری و آفرینش استعاره، هم در سطح مفهومی و هم در سطح ادبی و بلاغی، فعالیت ذهنی پیچیده‌ای است که تنها از اذهان دقیق و باریک‌بین برمی‌آید، باید بر این نکته نیز پای بفشاریم که میزان ارزش ادبی و محتوایی هر اثری، رابطه‌ای مستقیم با میزان استعاره‌های به‌کاررفته در آن، در دو سطح کمی و کیفی دارد. به دیگر سخن، اگر هر متن زبانی، توفیقی در خلق استعاره‌های جدید یا حسن استعمال استعاره‌های معمول، مصطلح و قراردادی داشته باشد، شایستهٔ قرارگرفتن در زمرهٔ آثار فاخر ادبی می‌شود. بنابراین، اگر کوشش این مقاله در تبیین کاربرد استعارهٔ مفهومی در تاریخ بیهقی، قرین موفقیت بوده باشد، تنها جنبه‌ای از ارزش زیبایی‌شناختی و مفهومی این اثر گران‌سنگ را به تصویر کشیده است.

حاصل کلام آنکه، تاریخ بیهقی که توأمان واجد دو وجه تاریخی و ادبی است، به تبع دو دغدغهٔ «اخبار تاریخی» و «التذاذ ادبی»، طیف وسیعی از استعاره‌های مفهومی قراردادی و نو را در خود جای داده است. بیهقی نه تنها در بساختن استعاره‌های نو بر

۱. غره: پیشانی.

۲. وقتی ماه، غره داشته باشد، پس سال نیز سر دارد.

پایه و مایه استعاره‌های قراردادی تبخّر دارد، بلکه در استفاده بجا از بسیاری از استعاره‌های مفهومی قراردادی نیز در سیاق‌های خاص کلام، متبخّر است؛ به گونه‌ای که زیبایی آن‌ها بازتولید و مضاعف شود؛ زیبایی‌ای که به علت کاربرد پرسامد آن در زبان معیار، تحلیل رفته یا فراموش شده است.

بر اساس آنچه از داده‌های استعاری زمان در متن تاریخ بیهقی برمی‌آید، بسیاری از استعارات مفهومی برای ایضاح مقوله زمان از نوع قراردادی و مورد استفاده در میان عامه مردم است و بیهقی، تنها نقل‌کننده آن‌هاست؛ از جمله در دعاها و تمهیدیه نامه‌ها. اما علاوه بر این‌ها می‌بینیم در بخش‌هایی که زمان به مثابه انسان، حیوان یا شیئی واجد اوصافی غیر از تحرّک و سکون، مطرح می‌شود، کم‌کم بر تعداد استعاره‌های نو افزوده شده، حتی استعارات قراردادی نیز با نوعی نگاه خاص تر مطرح می‌شوند.

همچنین، بر اساس تقسیم‌بندی‌ای که از استعاره زمان در این اثر ارائه دادیم، می‌توان چنین نتیجه گرفت که هرگاه بیهقی از سطح اخباری و روایی صرف در اثر خود به سمت واگویی‌های درونی و گفتارهای میان‌متنی می‌رود، بر میزان استعاره‌های نو افزوده می‌شود؛ هرچند این گفتار میان‌متنی در حد یک صفت معمولی باشد. ورود بیهقی به گفتارهای درون‌متنی، گویی با این دغدغه انجام می‌شود که مخاطب قادر به درک پیام روایت نشده یا آن را باژگونه دریافت کرده باشد. از آنجاکه بیهقی از ذکر تاریخ، مقاصد تربیتی فراوانی دارد، سعی می‌کند در این گفتارها با بالا بردن جوهره ادبی کلام خویش، آن را مؤثرتر و گیراتر کند. این همان عامل اصلی بروز استعارات نو تر است. علاوه بر این، با دقت بیشتر درمی‌یابیم که عرصه ظهور استعارات نو در تاریخ بیهقی، زمانی است که سوی دیگر استعاره، انسان یا حیوان یا «شیئی متّصف به صفات غیر از متحرّک و ساکن» باشد؛ صفاتی چون: «گسستی، سوختنی، رُستنی، برآمدنی، خوردنی، نوشیدنی و...».

منابع

- اریکسن، تروند برگ (۱۳۸۵)، **تاریخ زمان**، ترجمهٔ اردشیر اسفندیاری، آبادان: پرسش.
- ارسطو (۱۳۶۳)، **طبیعیات**، ترجمهٔ مهدی فرشاد، تهران: امیرکبیر.
- اکو، امبرتو، مایکل ردی و جرج لیکاف (۱۳۸۳)، **استعاره: بازآفرینی مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی**، به کوشش گروه مترجمان، گردآورنده فرهاد ساسانی، چ ۱، تهران: سوره مهر.
- پیازده، ژان (۱۳۸۲)، **شکل‌گیری نماد در کودکان**، تهران: نشر نی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۷)، **تاریخ بیهقی**، خلیل خطیب رهبر، چ ۱۲، تهران: نیلوفر.
- خراسانی (شرف)، شرف‌الدین (۱۳۸۷)، **نخستین فیلسوفان یونان**، تهران: علمی فرهنگی.
- سجودی، فرزانه و زهرا قنبری (۱۳۹۱)، **بررسی معناشناختی استعارهٔ زمان در داستان‌های کودک به زبان فارسی (گروه‌های سنی الف، ب و ج)**، فصلنامهٔ نقد ادبی، سال ۵، شماره ۱۹، صص ۱۳۵-۱۵۶.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۰)، **اسفار**، ترجمهٔ محمد خواجه‌وی، تهران: مولی.
- فتوحی رودممعنی، محمود (۱۳۹۲)، **سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها**، چ ۲، تهران: سخن.
- قاسم‌زاده، حبیب‌الله (۱۳۷۹)، **استعاره و شناخت**، تهران: فرهنگان.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰)، **تاریخ فلسفه (جلد یکم، یونان و روم)**، ترجمهٔ سیدجلال‌الدین مجتبی، تهران: علمی فرهنگی و سروش.
- لیکاف، جرج، مارک جانسون (۱۳۹۴)، **استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم**، ترجمهٔ هاجر آقا ابراهیمی، تهران: نشر علم.
- ملکشاهی، حسن (۱۳۸۸)، **حرکت و استیفای اقسام آن**، تهران: سروش.
- هاوکس، ترنس (۱۳۷۷)، **استعاره**، ترجمهٔ فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز.
- هایدگر، مارتین (۱۳۸۹)، **هستی و زمان**، ترجمهٔ عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
- Lakoff, G. (1993), **The Contemporary Theory of Metaphor and Thought**, Andrew Ortony (Ed.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Lakoff, G. & M. Johnson (1980), **Metaphor We Live by**, Chicago: Chicago University Press.
- Whitrow, G. J. (1989), **Time in history**, Oxford.

